

## بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و برکاته

رفقای عزیز، اگر ما در اشیا نگاه کنیم؛ اما در اشیا فکر کنیم. در اشیا نگاه کنیم و در اشیا تفکر داشته باشیم یا تفکر کنیم. آن تفکری که راجع به اشیا کردی، آن تو را راهنمایی می‌کند. اگر ما نگاه به اشیا کنیم و تفکر نداشته باشیم و فکر نکنیم؛ اشیا در برابر ما گذران است. گذران اشیا، صحیح نیست. ما باید در اشیا فکر کنیم و حاکمیت اشیا را توجه کنیم. اگر اندیشه نداشته باشیم، حاکمیت اشیا را توجه نمی‌کنیم. عزیزان من، اگر حاکمیت اشیا را توجه کنیم، به عدالت خدا، به عظمت خدا، به حاکمیت خدا، به امر خدا و امر ولایت و امر قرآن پی می‌بریم؛ تمام آن‌ها به شما توجه می‌دهد؛ یعنی توجه می‌کنیم. عزیزان من، باید به حاکمیت اشیا پی ببریم.

حالا حسابش را بکنید خدای تبارک و تعالی از چه چیزی حمایت می‌کند؟ خدا از صفات خودش حمایت می‌کند. بشر اگر صفات الله داشته باشد، صفات مانند قرآن است و ما مانند جلد قرآن. جلد قرآن را به خاطر قرآن مجید می‌بوسند. عزیز من، تو باید صفات الله داشته باشی. اگر صفات الله داشته باشی، خدا به توسط آن صفاتش، تو را حفظ می‌کند. ما باید کوشش کنیم، صفات الله داشته باشیم. این نه اینکه منحصر به بشر باشد، در طیور هم همین جور است، تا حتی در حیوانات هم همین طور است. این صفات الله، حیوان را انسان می‌کند؛ اما کسی که بی‌صفات است، همان حیوانیتش را دارد. شما حساب کنید، الاغ بلعم صفات امر دارد، امر را اطاعت می‌کند، حالا خدا چقدر صحبت این الاغ را در قرآن مجید کرده است؛ اما بلعم صفات ندارد، مورد لعنت قرار گرفت. اما این الاغ که صفات دارد، مورد عفو قرار گرفت. از حیوانیت آمد و سنخه بشر شد. الحمد لله این صحبتها هر کدام روی مبنای خودش است و روی مبنای خودش انشاء الله رفقای عزیز که گوش به این نوار می‌دهند، خسته نشوند. (صلوات)

ببینید، خدای تبارک و تعالی چقدر پرنده دارد، هر پرنده‌ای یک جور است؛ مثل ماهی‌های دریا. در سلطنت سلیمان، بنا شد سلیمان به این‌ها رزق بدهد. همینطور که الان رزاق رزق ما خداست و به دست ولی الله الاعظم رزق به ما داده می‌شود، آیا توجه دارید؟ به محض ایشان به ما رزق می‌دهد، هر چیزی در هر زمانی حاکمیت دارد. حالا وقتی سلیمان می‌خواهد به اصطلاح به اینها روزی بدهد، آمده بالای کاخ و نگاه می‌کند تمام این پرندگان رنگارنگ هستند. می‌گوید: یک شب‌پره بیاورید، می‌روند شب‌پره می‌آورند. به تمام اینها روزی می‌دهد. می‌گوید: من به توسط این شب‌پره روزی دادم. چرا؟ چون سلیمان به امر خداست. آن سلطنت را خدا به او داده است. این سلطنت غصبی نیست. بعضی سلطنت‌ها غصبی هست، آنها را خدا مورد لعنت قرار می‌دهد، چون که به امر خدا کار نمی‌کنند و به امر خودشان کار می‌کنند. امر خود بشر مورد لعنت است. چرا؟ از اینجا استفاده می‌کنیم: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» [خدا] به تمام اشیا، تا حتی به ملائکه آسمان و به تمام اشیا می‌گوید این نبی را اطاعت کنید؛ اما خدا به این نبی می‌گوید: اگر حرف از خودت بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم. اختیار تبلیغ به او داده است؛ اما باید امر خدا را تبلیغ کند، نه از خودش حرف بزند. سلاطین و حکمرانان از خودشان حرف می‌زنند، اینها مورد لعن قرار می‌گیرند. حالا حضرت سلیمان از خودش حرف نمی‌زند. حالا می‌گوید شب‌پره بیاورید، حالا شب‌پره را آوردند، به تمام اینها روزی داد. همه اینها به واسطه شب‌پره بود. حالا خدا از چه چیزی حمایت می‌کند؟ از صفاتش. این حیوان، صفات الله دارد. هر چند این کار، در نگاه مردم یک کار بی‌اهمیت است؛ اما در مقابل خدا صفات خدا خیلی ارزش دارد. خدا خودش می‌داند که صفاتش چقدر ارزش دارد؛ چون که صفات خدا ولایت است. مگر ممکن است کسی بداند صفات خدا چیست؟ اما افشاء کرده است. صفات خدا؛ ولایت است. ولایت یعنی خدمت به مردم، ولایت یعنی سخاوت، ولایت یعنی هماهنگی، ولایت یعنی صدمه به مردم نزدن، ولایت یعنی عدالت. حالا این شب‌پره صفاتش این است که وقتی می‌خواهد بخوابد، پایش را بلند می‌کند. می‌گوید: اگر آسمان خواست پایین بیاید، روی پای من بیاید که مردم صدمه نخورند. این کار چون که صفات خداست، خدا این همه ارزش به آن داده است.

رفقای عزیز، عزیزان من، بیایید صفات الله داشته باشید تا خدا شما را حفظ کند. حضرت یوسف، صفات الله داشت. حالا بعضی‌ها که صفات خدا دارند، ممکن است که یک آسیب ظاهری برسانند. آن آسیب‌های ظاهری که به او می‌رساند؛ حضرت علی، یعسوب الدین، امام المبین، جانشین رسول الله، علی ولی الله چه می‌گوید؟ می‌گوید: هر کاری برگشتش به خودتان است. رفقای عزیز، هر کسی که این نوار را می‌شنود، بیایید کاری کنیم که برگشتش به خودمان است، به قول علی

(علیه السلام) پشیمان نشویم. برادران حضرت یوسف این جنایتی که با حضرت یوسف کردند، برگشتش به خودشان شد. آنها می‌خواستند پیش پدر، عزیز باشند. [اگر] عزیزی نباشد، ما را عزت و احترام می‌کند. عزت از خلق خواستند، هرچند نبی باشد. عزت از خلق نخواهید، هر چند نبی باشد. به غیر از پیامبر آخرالزمان، عزت از ولی خواهیم، نه از خلق، از نبی هم نخواهیم. یعنی عزت از چه کسی خواهیم؟ از ولی، چون که عزت، ولی است. اوست که عزت می‌دهد. حالا حسابش را بکن، اینها آخر با تمام قدرتشان چه شدند؟ خدارحمت کند شیخ عباس را؛ می‌گفت: اگر اینها یک داد می‌زدند، به قدری قوی بودند، از صدای نعره این‌ها، زنان بنی اسرائیل ساقط می‌کردند؛ بس که اینها قوی بودند. خدا اینقدر در مقابل یوسف ضعیفشان کرد که گفتند: عزیز مصر به ما کیل بده. چرا؟ عزت خواستند از اینکه یوسف نباشد و پدرشان آن‌ها را عزت کند.

حالا ببینید یوسف صفات الله دارد. او را داخل چاه می‌اندازند؛ خدا، حمایت می‌کند. یا جبرئیل! یوسف را بگیر. خدا به جبرئیل گفت، یا ایا جبرئیل، این همه امر من را اطاعت کردی، کجا صدمه خوردی؟ گفت: خدا امرت را اطاعت کردم. گفت: کجا رقت کردی؟ گفت: آن موقع که من یک زره صدمه خوردم، من در سدر المستقیم بودم؛ یعنی سدر المستقیم گویا بالاتر از هفت طبق آسمان است. گفتم: یوسف را بگیر، به چه نحو آدم یوسف را گرفتم که به ته چاه نخورد؟ پس خدای تبارک و تعالی حمایت از صفات خودش می‌کند. یوسف، صفات خدا را دارد. یوسف، در مقابل اینها مظلوم است؛ خدا، حمایت از مظلوم می‌کند. علی هم حمایت از مظلوم می‌کند.

عزیز من، ای شیعه علی، حمایت از مظلوم کن. خودت ظالم نشو، حمایت از مظلوم کن. آن وقت، آن موقع خدا از تو حمایت می‌کند. حالا عظمت خدا را بدانید. گفت: برای چه دلت سوخت؟ گفت: به خاطر آن کشتی که طوفانی شد، زنی به تخته پاره‌ای چسبید و به گونه‌ای رفت در خشکی و زایمان کرد. گفتم: جان مادرش را بگیر، گرفتم، بچه افتاد توی خاکها، مرتب، دهنش را باز می‌کرد. یکی هم برای نمرود یا شداد رقت کردم. بهشت با این عظمت ساخت تارفت برود داخل آن، گفتمی جانش را بگیر. گفت: قسم به عزت و جلالم، شداد، همان بچه بود. عزیزان من، کجا عزت از مردم و از خلق می‌خواهی؟ مگر تو عقل نداری؟ اگر هوش هم داشته باشی، نباید خواهی. اگر عقل هم نداشته باشی، هوش که دارید؟ این حرفها را شما باید قدری تفکر کنید. «تعز من تشاء، تذلل من تشاء» خدا را یک اندازه‌ای بهتر بشناسید. ای خدا، قضایای چه شد؟ من که توجه ندارم. گفت آن موقعی که این بچه به دنیا آمد، شیر رفت که او را بخورد، مهرش را به دلش انداختم. رفت شیرش داد و اینکه اینطوری شد، برای این بود که شیر شیر خورده بود. بعد یک قدری بزرگ شد، کشتی آن جا لنگر انداخت، این بچه را برد. یکی از سلاطین او را بزرگ کرد. یواش، یواش، شاه شد و بعد یواش، یواش، گفت: من خدا هستم (صلوات). پس خداوند تبارک و تعالی صفات الله را پاسخ می‌دهد. صفات الله یک جوری است مبدا تو خودت را شکل کسی کنی که صفات الله دارد؛ ولی صفات الله نداشته باشی.

الان من قضایای دیگری را نقل می‌کنم. سلیمان در جاده به طیور گفت، نشینید، جاده معبر مردم است. یک پرنده‌ای گرسنه بود. دید یک قوتی در جاده هست. رفت بخورد شخصی هوای او را داشت خم نشود. جلوتر از او سنگ در دستش بود. زد به این پرنده و بالش شکست. به یک جوری متوسل شد و خودش را به سلیمان رساند. گفت: فلانی، بال مرا شکست. گفت: کجا نشست؟ گفت: در جاده. گفت: نگفتم، نشین. گفت: یا نبی الله، این داشت می‌آمد، دیدم عین شما خودش را ساخته است، ریختش و لباسش و رنگش را. من گفتم این ظلم نمی‌کند، این عدالت دارد، اگر کسی دیگری بود، پرش می‌کردم. حالا سلیمان او را صدازد و گفت: چرا این کار را کردی؟ به طیور گفت: حالا چه کار کند که رضایت تو حاصل شود؟ گفت: از این لباس خودش را خارج کند. این لباس یک لباسی نباشد که به مردم ظلم کند، به مردم توهین کند. علما، فقها، وعاظ، کسانی که این لباس را پوشیدید، این لباس، لباس عدالت است، مبدا لباس ذلالت باشد. این آیه قرآن است. مگر من می‌خواهم به کسی توهین کنم؟ چرا حرف مفت می‌زنید؟ این آیه قرآن است. اگر لباس روحانیت پوشیدی، روحانی یعنی روح. من به کسی کاری ندارم. من آیه قرآن را افشاء می‌کنم. من آیه قرآن را به شما تذکر می‌دهم. هر کسی بگوید من مقصدی دارم، امیدوارم خدا به او دردی بدهد که علاج نداشته باشد. اگر من مقصد دارم، به من بدهد. من مقصد ندارم. من آیه قرآن را اعلام می‌کنم. جوانان عزیز! اگر ریشی گذاشتید، تسبیحی دست گرفتید و خودتان را شبیه متدینان کردید، باید صادرات تو ولایت باشد، نه جنایت. زد، اگر زدی کند خودش را پیش یک نزد نمی‌گذارد، خودش را پیش کسی که نزد نیست می‌گذارد. مردم می‌خواهند ولایتشان را در اختیار تو بگذارند، چرا خیانت می‌کنی؟

ما باید خیلی توجه کنیم. عزیزان من، چرا می‌گویید زیارت حضرت رضا (علیه السلام) که ما الان در خدمت ایشان هستیم، این همه ثواب دارد؟ می‌گوید: یک حاجت برادر مؤمن بالاتر است. چون که زیارت، زیارت است؛ اما این صفات امام است، صفات خداوند است؛ یعنی برادرت را از فقر نجات دادن، صفات خداست. عزیزم، تو اگر رفتی زیارت امام رضا، باید صفات

ببری، نه خودت را؛ تو که به درد نمی‌خوری. چشم تو صفات ببرد، پای تو صفات ببرد، تا حتی درون تو صفات ببرد، او از درون تو خبر دارد. عزیز من، آیا ما صفات می‌بریم یا خودمان را می‌بریم. همان جا هم که هستی، چند تا خیال داری. حرف‌هایتان و خواهش‌هایتان که می‌کنید از روی نفس خودتان می‌کنید. آیا آنجا آمدی بگویی خدایا، مریض‌های اسلام را شفا بده؟ آیا آمدی گفتی که که این جوانان عزیزی که بی‌خانه هستند، خانه‌دار کن؟ آیا آمدی به امام رضا بگویی، زندانیان بی‌گناه را نجات بده؟ آیا آمدی به امام رضا بگویی قرض مردم را ادا کن؟ آیا آمدی به امام رضا بگویی این‌ها را کفایت کن؟ چه چیزی خواستی؟ ما باید مردمی باشیم؛ یعنی یک جوری باشیم که دارای صفات الله باشیم، امر صفات الله در ما باشد.

یکی هم بنا شد که ما در مورد جاذبه صحبت کنیم. امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی ما را یاری کند که ما بتوانیم در مورد جاذبه صحبت کنیم. همان صفات الله هم جاذبه هست؛ اما ممکن است که آدم یک طرزی دیگرش بکند که رفقای عزیز اگر نوار را گوش می‌دهند، خسته نشوند؛ اگر نه همان جاذبه هم در صفات الله می‌آید. گفتیم که خداوند از صفات خودش حمایت می‌کند و هر کسی صفات داشته باشد، چه انسان و چه حیوان، خدا از صفات خودش حمایت می‌کند. ما باید کوشش کنیم که صفات داشته باشیم تا خدا به واسطه این صفات که هدایت می‌کند ما را حفظ می‌کند. بین یوسف، صفات خدا دارد. حالا می‌خواهند او را در چاه بیندازند، می‌گویند او را بگیرید؛ اما آن‌ها صفات خدا ندارند، آن‌ها را گدای در خانه یوسف می‌کند که صفات دارد. اگر ما صفات نداشته باشیم، ما را محتاج در خانه خلق می‌کند. پس ما باید صفات داشته باشیم، تا ما را محتاج به ولی کند. محتاج ولی شدن، یک شرافت است. محتاج خلق شدن، ذلالت است. محتاج ولی شدن، عزت است، احترام است، خیلی خوب است؛ چون که ولی، اتصال به خداست. تا حتی عرض کردم، ما دستمان پیش نبی هم نباید دراز شود اگر گفتید چرا؟ نبی، از ولی می‌گیرد. نبی باید به امر ولی باشد. پس خودش محتاج ولی هست. چرا نبی محتاج ولی است؟ چون نبی خلق است.

عزیزان من، این حرفها را یک ذره تفکر داشته باش. حالا ما باید محتاج وجود مبارک آقا امام زمان، وجود مبارک آقا امام علی بن موسی الرضا که در الان در خدمتش هستیم باشیم. اصلاً محتاج خلق شدن، اگر ما خلق را مؤثر بدانیم، تا حتی ما را به مشرکی می‌رساند؛ یعنی مشرکمان می‌کند. خدا نکند خلق را مؤثر بدانیم. خیلی‌ها خلق را مؤثر می‌دانند. عده‌ای هستند که می‌گویند: مثلاً ایشان به ما حقوق می‌دهد، ایشان به ما شهریه می‌دهد. این حرفها چیست که می‌زنی؟ مگر تو خدا را قبول نداری؟ می‌گوید: «والله خیر الرزاقین» واللّه، من به تو روزی می‌دهم. چرا از او روزی می‌خواهی؟ از خلق روزی خواستن می‌دانی چطوری هست؟ مثل زمان موسی که رفتند به گوساله سامری گفتند: خدا، تو در آن زمان نیستی، تو در زمانی هستی که از خلق روزی می‌خواهی. تو عین همان هستی که در زمان موسی به گوساله گفتی خدا. خیلی توجه بفرمایید. خیلی باید روی این حیوانات حساب کنید. الان من یک چیز دیگری می‌گویم که این نوار پایان پیدا کند.

در زمان یکی از پیامبران، اینها می‌آمدند ماهی می‌گرفتند. به اینها می‌گفتند: شما شنبه یا جمعه ماهی نگیرید؛ یعنی شما شنبه بگیرید. تا به این‌ها گفتند، تمام ماهی‌های دریا روی آب آمدند. این دارد با تو گفتگو می‌کند. اینها اطمینان پیدا کردند. اطمینان، خیلی مهم است. عزیزان من، اگر کسی اطمینان به تدین تو داشت، وای به حال تو اگر خیانت کنی؛ خدا حیوانت می‌کند، خدا انترت می‌کند، خدا تو را میمون می‌کند. تمام اینها که می‌روند در مکه و اینها حیوان هستند همین هستند. او اطمینان به تو کرده است، تو نستجیر بالله، اسم نیاورم، بی‌حیایی نکنم، خیانت کردی. تو خیانت کردی، حالا حیوان هستی. حال اینها آمدند مکر کردند. یک چاله‌هایی کردند. این ماهی‌های زبان‌بسته آمدند رفتند توی چاله، شنبه آن‌ها را گرفتند. یک روز یا دو روز طول کشید، دیدند تمام اینها حیوان شدند. آقا جان، خدا حمایت از صفات خودش می‌کند. عهد و پیمان، صفات است. اگر کسی فرزندش را پیش تو گذاشت، خدای نخواست، بدچشمی نکنی. اگر به خانه کسی رفتی، بدچشمی نکنی. اگر مال داری، خمس و سهم امامش را بده. عزیز من، خیانت نکن. تو را محتاج می‌کند. یک چند روزی در اختیار می‌گذارد. شما ببین چه کسانی بودند که مال داشتند، محتاج شدند. امر خدا، صفات خداست. صفات خدا، امر خداست. امر به تو کرده این کار را بکن، بگو: چشم. چرا ما توجه نداریم؟ عزیزان من، بیایید توجه کنیم.

تمام این حیوانات اینها یک قوه لامسه دارند، مثل این هست که الان جنابعالی به قم یا تهران تلفنی بکنی. وقتی عهد و پیمان نبی با خلق شد، تلفن به حیوانات شد، تمام این‌ها روی آب آمدند. آن وقت اینها خیانت کردند. حالا که خیانت کردند، از انسانیت دور شدند؛ خدا ظاهر و باطنشان را حیوان کرد. بترسیم از آن روزی که ما هم خیانت کنیم، باطنمان حیوان شود. اینقدر پیامبر در پیشگاه اقدس الهی گریه کرد، گفت: این امت من را حیوان نکن. گفت: در ظاهر نمی‌کنم، ولی در باطن حیوانیتشان هست. حالا وقتی شما مکه رفتی، فقط همانجا یک آینه هست. آن آینه ولایت هست، آینه امر

هست، تو را حیوان می‌بیند. مگر در زمان امام سجاد نبود که گفتند حاجی خیلی آمده است، گفت: نفر خیلی آمده است؟ این یک مبنایی دارد، مبنایش را هم می‌گویم. این مبنایش را به دید ولایت خودم می‌گویم. این‌ها در زمان حضرت سجاد بود. نگاه کرد، دید خودش و غلامش و حیوانش حاجی هستند. چرا حیوان حاجی است؛ اما انسان نیست؟ ما هم اگر خیانت به امر امام حسین کنیم، اگر خیانت به امر امام زمان کنیم، آنجا برویم، حیوانیم. آنها خیانت به جسم امام حسین کردند، ما خیانت به امر امام حسین می‌کنیم.

عزیزان من، توجه کنید، آدم شدن یک چیزی هست، انسان شدن یک حرف دیگری است. اگر کسی حرف دارد به من یا تلفن بزند یا الان بگوید، من پاسخش را می‌دهم. آدم، آدم بود، انسان نبود. اگر انسان بود، گول نمی‌خورد. انسان کامل، گول نمی‌خورد. بعضی از علماء می‌گویند: بگویید من آدم شوم، حالا آدم شدی. آدم، یک حرف است، انسان، یک حرف دیگری است. انسان، گول نمی‌خورد، آدم گول می‌خورد. مگر آدم‌تر از این [هست]؟ در صورتی که عصمت دارد، آدم است گول می‌خورد؛ چون که خلق است. انسان کامل، دوازده امام، چهارده معصوم هستند، آنها کامل هستند. خدا آن‌ها را کامل کرده است. اما عزیزان من، اگر شما بخواهی، امام زمان باید تو را کامل کند، امیرالمؤمنین تو را کامل کند، زهرای عزیز تو را کامل کند. بین، عزیز من، به توسط امر، سلمان کامل شده است؛ اما عموی پیامبر، عباس، کامل نیست، زهرا راهش نمی‌دهد. زهرا، انسان را راه می‌دهد. مگر چه کرد؟ چند وقت در خانه ظلمه رفت، آن ظلمه به او اثر کرد. حالا که به او اثر کرد، از محرمیت افتاد. عزیزان من، والله، به تمام مقدسات عالم، به دینی که من دارم، به ایمانی که دارم، اگر در خانه ظلمه بروی، در خانه بدعت‌گذار بروی، امام زمان تو را راه نمی‌دهد. در آن خانه نرو، بیا در خانه علی. «انا مدینه العلم، علی بابها» علم یعنی چه؟ اینجا از این در بیا به تو ولایت بدهد. کجا می‌روی در خانه خلق؟ رفتند و اینجوری شدند. عزیز من، توجه کن!

حالا این جنبه مغناطیسی که خدمت شما عرض کردم، این هم مشابه همان است. مثلاً یک آهن‌ربا چه چیزی را می‌گیرد؟ فقط آهن را می‌گیرد؛ چون که آهن، سنخه آن است. اگر بخواهید امام زمان شما را دربرگیرید، امیرالمؤمنین دربرگیرید، زهرای عزیز دربرگیرید، باید سنخه آنها بشوید. عزیز من، اگر سنخه آنها نباشی، آن جاذبه ولایت، تو را نمی‌گیرد. جاذبه ولایت چیست؟ تو باید امر را اطاعت کنی. والله، اگر امر را اطاعت کنی، جاذبه ولایت تو را می‌گیرد. این جاذبه ولایت خیلی چیز عجیبی هست. رفقای عزیز، من راجع به تلویزیون که صحبت می‌کنم یا راجع به کامپیوتر جهانی، کامپیوتر جهانی که اشکال ندارد، تلویزیون هم اشکال ندارد؛ یعنی شیشه تلویزیون چه اشکالی دارد؟ آهنش چه اشکالی دارد؟ سیم اشکال دارد؟ شیشه چه اشکالی دارد؟ فلزات چه اشکالی دارند؟ ولی وقتی اینها با هم جمع شدند، تلویزیون، محل شیطان شده است. آن صادرات این تلویزیون، عمل شیطان شد. در اینجا چه چیزی جمع می‌شود؟ در اینجا قرآن حقیقی جمع شد، چه اشکالی دارد؟ از اینجا نصیحت کامل شد، چه اشکالی دارد؟ از اینجا ولایت افشاء شد، چه اشکالی دارد؟ از اینجا نیت افشاء شد، چه اشکالی دارد؟ از اینجا نتیجه صله رحم افشاء شد، چه اشکالی دارد؟ اینجا صادراتش انسانیت است، چه اشکالی دارد؟ اما آن تلویزیون، یک مشت انگلیسی و یک مشت آمریکایی جمع می‌شود، شما می‌روید با ساز و آواز، نگاه به آنها می‌کنید، یا اینکه پیامبر فرمود: هر کس به عمل قومی راضی باشد، جزء آن قوم هست. تو به عمل آن‌ها راضی هستی، جزء آن‌ها هستی. یا آنها را می‌بینی آنها خوشگل و زیبا هستند، ما چند جاذبه در دلمان هست: یک جاذبه اسکناس هست، یک جاذبه شهوت هست، یک جاذبه لذت هست، یک جاذبه تماشا است. اینها همه در ما هستند. چرا خدا می‌گوید: اگر امر من را به امر خودت ترجیح بدهی، هشت شرط به تو می‌دهد؛ یعنی اینها همه امر شیطان هست، همه در این جمع شده‌اند. توجه می‌کنید من چه می‌گویم یا نه؟

حالا عزیزان من، مگر امامت را قبول نداری؟ حضرت سجاد می‌گوید: هر کس را دوست داری با آن محشور می‌شوی. رسول الله هم می‌فرماید: به عمل قومی راضی باشی، جزء آن قوم هستی. تو آن‌ها را که می‌بینی خوست می‌آید، با همانها هم محشور می‌شوی. آقا نشسته نماز شب خوانده، بوق و من تشاء دارد، فردا با آمریکا و انگلیس محشور می‌شود. عزیز من، قربانت بروم، بین من چه می‌گویم، حواست جمع باشد. الان من روایتش را رویش می‌گذارم. (صلوات) این حضرت موسی، بخواهم قضایایش را بگویم، اشکالی ندارد. زمان موسی طوری بود که فرعون خیلی طغیان کرده بود. آخر، خداوند تبارک و تعالی آن کسی را که باید هر ظالمی را نابود کند، خلق می‌کند. یک قدری دیر و زود دارد. آمریکایی را خلق کرد، برای از بین بردن صدام ظالم. او را نابود کرد؛ هر چند او خودش هم ظالم است؛ اما خدا یک جوری است که کسی را برای هر ظالمی به وجود می‌آورد که او را نابود کند. این حکومتها در حکومت خودشان، یک مشغله ظالم به ظالم شد. یک ظالم ظالمی را از بین برد. آمریکا خودش ظالم است، ظالم‌تر شد، او را از بین برد؛ اما آن جنایتش، او را از بین می‌برد. من اگر جنایت داشته باشم، جنایت مرا از بین می‌برد. اگر ولایت داشته باشم، ولایت من را از بین نمی‌برد، سخاوتم مرا از بین

نمی‌برد، صفات الله مرا از بین نمی‌برد. نگویید که اینجوری هست. آن ظالم هست، آن هم ظالم هست. ظالم‌تر به سر ظالم مسلط شد.

حالا خدای تبارک و تعالی موسی را برانگیخت. فرعون خیلی کوشش کرد؛ مثل اینها که کوشش می‌کنند، مثلاً مخالف ما پیدا نشود. مگر تو نمی‌دانی قضایای قرآن را؟ تو که قرآن می‌خوانی، چرا مردم را اینجوری می‌کنی؟ آنچه باید بشود می‌شود. تو که از فرعون چیزتری؟ ببین، فرعون چه کار کرد. هر چه پسر بود آن را می‌کشت که مبادا فرعون به وجود بیاید. حالا خدا با او چه کرد؟ زیر تختش دشمنش را به وجود آورد. نمی‌خواهم همه قضایا را بگویم. خودش دشمنش را پروراند؛ یعنی موسی را. حالا یک عده قبطی، سبطی شدند. هر زمانی این طوری هست. مواظب باشید فرعون‌های زمان را بشناسید. حالا آمده این کار را می‌کند، به دست خودش او را پرورید. حالا قبطی شدند و سبطی شدند. آنها می‌گفتند: پروردگار موسی، او می‌گفت: نه، «انا ربکم الاعلی» اسلام ناب محمدی! (صلوات)

عزیزان من، کیل کار را ببین، صفات آن کار را ببین. آن کسی که صفات الله دارد، صفات را می‌شنود، صفات را می‌بیند، ما یک قدر تقصیر داریم، مردم یک قدری تقصیر دارند. حالا موسی را می‌خواستند بکشند، موسی یک قبطی را کشت، فرار کرد. آمده آنجا یک چاهی می‌بیند که دو تا دختر هستند. گوسفندهایشان را کنار زدند، گفت: چرا، گفتند ما ته آبها را برمی‌داریم. آمدند آب کشید. گوسفندها آب خوردند. رفتند به پدرشان گفتند، یک جوان اینطوری هست. گفت: او را بیاورید. عزیز من، آیه قرآن را بخوان و تفکر داشته باش. چقدر قرآن خواندند و همان قرآن آن‌ها را لعنت می‌کند. چرا؟ قرآن چرا من را دکان کردید؟ چرا می‌خواهید به توسط من شأنت اینجوری شود؟ همان تو را لعنت می‌کند. قرآن را که نباید دکان کنیم، حرف ولایت را نباید دکان کنیم. حالا ببینید چه کار می‌کند؟ حالا قرآن می‌گوید: می‌گوید من جلو می‌روم که پیش پدربرویم. هر کجا اشتباه رفتم، یک سنگ بیندازید. ببین، پشت سر این دو تا زن سوخته بیابانی نرفت. کجا می‌روید دنبال زن مردم؟ خدا پدر شما را در می‌آورد. همین آیه را برای شما می‌آورد. می‌گوید مگر این آیه نیست. حالارفت آنجا، قرار شد یک سال پیش او باشد، دخترش را به او بدهد، هر گوسفندی هم که ابلق زایید به او بدهد. او زرنگی کرد، چهار تا چوب ابلق کرد، تمام گوسفندها ابلق زاییدند. این جنبه مغناطیسی است. کجا نگاه می‌کنی که با او محشور شوی؟ کجا نگاه می‌کنی که آنجا یک عکسی آنجوری باشد، چرا بی‌خود نگاه می‌کنی؟ شعیب تعجب کرد. حالا نگاه تو جاذبه دارد. ولایت جاذبه دارد؛ اما جنایت هم جاذبه دارد. نباید ما جنایت کنیم، جاذبه‌اش ما را می‌گیرد. عزیزم، حالا دارد می‌آید. خانم را برداشته دارد، می‌آید. گوسفندها را هم برداشت. حالا زن در راه می‌خواهد بزیاید. چه کنیم؟ دید یک نوری آنجا پیداست. خانم را گذاشت و رفت. حالارسید به آن وادی، به آن شجره، یک وقت شنید: «یا موسی، فاخلع نعلیک»، نعلینت را بکن یک عده‌ای که قرآن تفسیر می‌کنند، می‌گویند: کفشهای موسی، ذبح حرام بوده است. از خودت می‌گویی یا بی‌خودی می‌گویی؟ نه، می‌گوید: اینجا وادی نور است، محبت زن را کنار بگذار، تا ما تحویل بگیریم. عزیز من، محبت دنیا را بگذار کنار تا تحویل بگیرد، تا امام زمان تو را تحویل بگیرد، تا اینکه امیرالمؤمنین تو را تحویل بگیرد، تا آقا علی بن موسی الرضا که در خدمتشان هستیم، ما را تحویل بگیرد. گفت: بینداز دور. چرا؟ او آمده برای این خانم آتش ببرد؛ یعنی یک چیزی ببرد، حواسش آنجاست. گفت: بینداز دور. حالا از همان جا «ید بیضا» به او داد. آن شجره، شجره ولایت بود. عزیز من، اگر می‌خواهی «ید بیضا» به تو بدهد، باید محبت دنیا را دور کنی.

حرف ما در جنبه مغناطیسی بود. رفقای عزیز، مغناطیس خیلی ابعاد دارد. ما باید مواظب ابعاد مغناطیس باشیم. هر کسی پی کار خودش رفت، در آن کار مشغول کار خودش شد. ما در مبنای خلقت نیامدیم. عزیزان من، خواهش می‌کنم، تمنا می‌کنم، کار بروید. حضرت می‌فرماید: اگر شارب تو عرق کند، جزء شهادایی، اما آنکه گفته است می‌خواهد بی‌کاره نباشد. هر کسی کار را هدف بداند، امر بداند، برود. کار یک حرفی است، فهمیدن مبنا یک حرفی است. کار یک حرفی است، فکر و اندیشه حرف دیگری است. کار یک حرفی است؛ اما دیدن سماوات حرف دیگری است. کار یک حرفی است، دیدن اشیاء یک حرف دیگری است. کار یک حرفی است، اندیشه و فکر، کار دیگری است؛ چون اگر کار خیلی خوب باشد، می‌گوید جزء شهادایی؛ اما اگر فکر و اندیشه داشته باشی، تو شهیدپرور می‌شوی. آن کار، یک شهید هستی؛ اما اگر اندیشه داشته باشی و فکر داشته باشی و ولایت جلوه کند، شهیدپرور می‌شوی. صدها هزاران شهید به دست تو پرورش می‌یابد، تولید تو شهیدپرور می‌شود. عزیزان من، بیایید هم آن کار را داشته باشید، هم در فکر و اندیشه این عالم قدری فکر کنید.

اینقدر مغناطیس جالب است، آیا پی بردی که آسمان پهناور که هیچ خلقی نمی‌داند پهنای آسمان چقدر است، عرض آسمان چقدر است، طول آن چقدر است، مگر حجت خدا و خدا. چون که آنها خلق کردند. خدا خلق کرد. ممکن است امیرالمؤمنین خلق کند؛ اما به اذن خدا. حالا توجه کنید. آسمان به این پهناوری چطور ایستاده است؟ هر چیزی ستون

می‌خواهد. هر چیزی شفته‌ریزی می‌خواهد. چون که آن آسمان در مقابل قدرت خداست، به امر خدا آسمان ایستاده است. شما به آیه قرآن توجه کنید. آن موقع که می‌گوید تمام اینها مثل پنبه متلاشی می‌شود. خدا حالا می‌خواهد این باقی باشد، یک وقت خدا می‌خواهد این فانی شود. مگر عرض آسمان را کسی می‌تواند بداند، عرض زمین را هم کسی نمی‌داند. این هفت طبق زمین یا هفت طبق آسمان به توسط مغناطیس ولایت ایستاده است. چرا؟ این دنیا خشخاشی است، نسبت به کرات دیگر این خشخاشی است. آن وقت حالا می‌فرماید: عرش خدا مطابق هفت طبق آسمان است. چرا این هفت طبق زمین ایستاده؟ چون عرش خدا مافوق این است؛ چون آنجا ائمه هستند، آنجا دوازده امام، چهارده معصوم هستند. اگر قبول نمی‌کنی به آن روایت رجوع کن، می‌گویی: هر شب جمعه ما آنجا می‌رویم، از رسول خدا استفاده می‌کنیم. آنجا در ظاهر، جای استفاده کردن از رسول خداست. مثل اینکه ما الان آمدم مشهد، اینجا یک جایی است که زمانی بوده است که جسم مطهر آقا علی بن موسی الرضا را اینجا به نظر، خاک کردند. اینکه نیست، این الان متبرک شده، به واسطه اینکه مامون، خدا لعنت کرده، حضرت را کشت، اینجا را خاک کردند. اینجا به منزله تلفن هست. تلفن می‌کنی به قم، به تهران. آنجا به منزله تلفن‌خانه است. به عرش معلی تلفن می‌کنی. این کلام شما طوری می‌شود که زمان ندارد. عزیز من، کلام ولایت زمان ندارد. کلام ولایت که از دهان شما خارج می‌شود، زمان ندارد؛ چون که آن کلام، وصل به ولایت است.

عزیزان من، این هفت طبق آسمان به توسط جاذبه ولایت قرار گرفته، چرا توجه ندارید؟ آسمان را که می‌بینی، جاذبه ولایت را ببین. آسمان را که می‌بینی، امام زمانت را ببین. زمین را که می‌بینی، امام زمانت را ببین؛ تمام اینها به جاذبه ولایت است. اگر بخواهی این حرف را قبول کنی به حدیث کساء رجوع کن. می‌گویی: تمام زمین و آسمان تا حتی عرش معلی را به واسطه شما خلق کردم. عزیزان من، تمام خلقت به هم وصل است، از حیوان و انسان، دریا و صحرا و کوه و دمن و تمام اینها به هم وصل هستند. تمام اینها می‌گویند «لا اله الا الله»، تو می‌گویی «لا اله الا الله»؟ ای بشر، چه «لا اله الا الهی» می‌گویی که کسی دیگر را موثر می‌دانی. حیوان گفت «لا اله الا الله»، طیور گفت «لا اله الا الله»، آسمان گفت «لا اله الا الله»، زمین گفت «لا اله الا الله»، عرش خدا گفت «لا اله الا الله»، تمام دریاها گفتند «لا اله الا الله»، تمام ممکنات گفتند «لا اله الا الله» اما کسی را مؤثر نمی‌داند. بیایید یک قدری تفکر داشته باشیم. مبدا فردای قیامت پیش حیوان، پیش جمل، مبدا پیش پرند و چرنده ما روسپاه باشیم. عزیزان من، بیایید ایمان بیاورید به قرآن، ایمان بیاورید به حدیث کساء. قرآن خواندی و نفهمیدی؛ اما قرآن خواندی و قرآن به تو لعنت کرد. می‌گویی: چرا من را نمی‌فهمی؟ چرا کلام خدا را نمی‌فهمی؟ چرا؟ هوا و هوس شدی. چرا؟ کناره گرفتی. چرا؟ رفتی توی تجدد، چرا؟ کناره گرفتی. اما طیور در تجدد نمی‌رود، آسمان در تجدد نمی‌رود؛ امر را اطاعت می‌کند. همه می‌گویند «لا اله الا الله»؛ یعنی خدای یگانه.

عزیز من، قربانت بروم، بیا یک قدری تفکر داشته باش. اصلاً حیات خلقت، به واسطه «لا اله الا الله» برپاست؛ اما حیات تمام خلقت، به واسطه علی (علیه السلام)، به واسطه رسول الله، به واسطه زهرای عزیز، به واسطه حسن و حسین خلق شده است. به این حرف توجه پیدا کنید. به لطف و عنایت خدا، عالم و خلقت به وجود آمدند؛ اما «وجوده بوجود». تمام اینها به هم وصلند، تمام اینها وصل به ولایتند. هر کدام از اینها که وصل به ولایت نیست، مورد لعنت قرار گرفتند. چه بشر، چه طیور، آنها هر کدام که صفات الله داشته باشند، خدای تبارک و تعالی صفات الله را پاسخ می‌دهد. مگر نگفتم دوست عزیز خودم، مهندس عزیز خودم، یک وقت به من در یک موضوعی ایراد کرد. گفت: شما گفتید کافر هیچ چیزی ندارد، چرا حالا می‌گویی که امام حسین گفت: یا شیعیان ابوسفیان، دینکم دینارکم. شما بیایید شیعه ابوسفیان هستید، آن حمیت شما چه شد؟ من با شما جنگ دارم شما با من، کجا می‌روید به طرف حرم رسول الله؟ ایشان ایراد فرمودند. به من ایراد کردند؛ یعنی حرفی زدند که آن حرف چیست، این چیست. من خواستم که جواب مثبت بدهم. یک وقت دیدم که صحن و سرای آقا امیرالمؤمنین مرتب دارد می‌آید جلو، جلو، تا آمد نزدیک خانه ما، یک دفعه علی (علیه السلام) به علی قسم، از آن صحن و سرا بیرون آمد، رو کرد به من گفت: ما صفات الله را پاسخ می‌دهیم؛ یعنی اگر شمر هم صفات خدا را داشته باشد، آن پاسخ آن را می‌دهد. مگر شیطان نبود که خدا پاسخش را داد؟ پاسخ آن ثوابش را به او داد. پس هر کسی صفات داشته باشد، خدا آن صفات را پاسخ می‌دهد؛ یعنی یک چیزی به او می‌دهد. این به غیر این است که جهنم برود. او جهنمش را می‌رود؛ ولی الان یک چیزی به او می‌دهد. مثل اینکه مثلاً یک کسی است که حیوان است؛ اما یک دسته گل رویش می‌گذارند. آن دسته گل که رویش می‌گذارند حیوانیت او انسان نشده است. مگر حیوان را ولایت انسان کند. گفتیم که آن کسی که حیوان بود؛ یعنی شتر حضرت سجاد. آن شتر حاجی می‌شود، انسان‌ها حیوان می‌شوند. چرا؟ حیوان، صفات امام سجاد را دارد، آن‌ها صفات ندارند. او می‌شود حیوان، آن حیوان می‌شود انسان. آقا جان من، صفات تو را

انسان می‌کند. صفات باید داشته باشی. نماز و روزه صحیح است، اینها عبادت است، اینها صفات خدا نیست. شاید نماز بخوانی و ریا بکنی، قرآن بخوانی و ریا بکنی؛ آن قرآن به تو لعنت می‌کند. نماز بخوانی و خداوند تبارک و تعالی قبول نکند. پس هر چیزی در این تمام خلقت باید اتصال به ولایت باشد. وقتی اتصال به ولایت شد، اتصال به صفات خدا می‌شود. صفات خدا، اطاعت از ولایت است.

خدایا، عاقبتان را به خیر کند.

خدایا، ما را بیامرزد

خدایا، فهم ولایت به ما بده.

من بارها گفتم به خدا، خدایا، اتصال را با ما قطع نکن. اگر خدا اتصال را قطع نکند، شما اتصال به صفات خدا هستید. بارها گفتم ما را از علی و از دوازده امام، چهارده معصوم قطع نکن. اگر قطع کند، صفات الله ما قطع می‌شود. شما به توسط صفات الله زندگی می‌کنید. من این موضوع را دوباره تکرار می‌کنم، شما بدانید تمام اشیاء اتصالند، آنچه که در خلقت است، اتصال است. باید دعا کنید که خدایا، اتصال با ما قطع نکن. من یک مثالی می‌زنم اگر درخت آب نخورد، خشک می‌شود. اگر ما اتصال به ولایت نباشیم، به آن آب حیات اتصال نیستیم و ولایت ما خشک می‌شود. پس آن اتصال است که ما دائم در ولایت هستیم، در «لا اله الا الله» هستیم، در «محمد رسول الله» هستیم. آقایان، کسی که نوار من را می‌شنود، باید اتصال به ولایت باشد. اگر اتصال به ولایت نباشد، اتصال به دنیا، و هوی و هوس دنیا است.

یا علی

ارجاعات

---